

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

روایت مجدم

و فِي الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جِيلُوهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَبَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا فِيهِ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ يَدْعُو إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ وَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةٍ مِّنْ دَعَا إِلَيْهِ وَمَنْ أَطَاعَ وَحَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرَهُ وَبَاطِنَهُ وَصَلَّى وَصَامَ وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَعَظَّمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ كُلَّهَا وَلَمْ يَدْعُ مِنْهَا شَيْئًا وَعَمِلَ بِالْبِرِّ كُلِّهِ وَمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ كُلِّهَا وَتَجَنَّبَ سَيِّئَهَا [وَمَنْ] زَعَمَ أَنَّهُ يُحِلُّ الْحَلَالَ وَيُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ ص لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا وَلَا لَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا وَأَنَّ مَنْ صَلَّى وَزَكَى وَحَجَّ وَاعْتَمَرَ وَفَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مِّنْ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا مِّنْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَإِنْ رَكَعَ وَإِنْ سَجَدَ وَلَا لَهُ زَكَاةٌ وَلَا حَجٌّ وَإِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَى خَلْفِهِ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرٍ بِالْأَخْذِ عَنْهُ الْحَدِيثُ.^[1]

حدیث 18 از باب 29 از ابواب مقدمه عبادات روایتی است در علل الشرائع. محمد بن علی الكوفی در سند روایت ابوسمینه است که ضعیف می باشد. صباح مدائنی توثیق ندارد، عن المفضل بن عمر، روایت معتبر نیست و اشکال سندی دارد. مفضل بن عمر می گوید: امام صادق علیه السلام در نامه ای به مفضل این گونه مرقوم فرمودند: خدای تبارک و تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود که فقط او دعوت به معرفت خدا کند اما بحث اطاعت از آن پیامبر مطرح نباشد! یعنی هر پیامبر آمد مردم مکلف به اطاعت از آن پیامبر بودند.

شاهد صدر این حدیث آیه شریفه «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا لیطاع باذن الله»^[1] است که خود این آیه آیه بسیار مهمی است. ما یک وقتی در بحث هایی که دین حکومت دارد به همین آیه استشهاد کردیم. اینجا هم امام صادق علیه السلام می فرماید: این گونه نیست که خداوند فقط دعوت به شناخت خدا کند و پیامبر به مردم بگوید یک خدایی هست و یک قیامتی هم هست و این را بدانید، اما مسئله طاعت فی امرٍ و لا نهی مطرح نباشد! یعنی هر پیامبر مطاع بوده و وجوب اطاعت داشته است.

بعد می فرماید: «و إنما يقبل الله من العباد العمل بالفرائض التي افترض الله على حدودها مع معرفة من دعى إليه»؛ امام صادق علیه السلام آن مطلب را مقدمه قرار داد که هر پیامبری که مبعوث شده و از طرف خدا دستوراتی آورده بر مردم اطاعت آن پیامبر واجب بوده، بعد می فرماید خدای تبارک و تعالی از بندگانش آن فرائضی که باید عمل کنند را قبول می کند به این شرط که «مع معرفة من دعى إليه و من اطاع و حرّم الحرام ظاهره و باطنه و صلّى و صام و حجّ و اعتمر و عظمّ حرّمات الله كلّها و لم يدع منها شيئاً و عمل بالبرّ كله و مكارم الاخلاق كلّها و تجنّب سيئها و من زعم أنّه يحلّ الحلال و يحرم الحرام بغير معرفة النبي صلي الله عليه وآله لم يحل لله حلالاً»؛ یعنی اگر کسی اطاعت پیامبر نکند نمی تواند حلال و حرام را تفکیک کند، حلال و حرام با معرفت پیامبر است.

بعد می‌فرماید: «لم يحل لله حلالاً و لم يحرم له حراماً و أن من صلّى و زكّى و حجّ و اعتمر و فعل ذلك كلّه بغير معرفة من افترض الله عليه طاعته»؛ همه حرفها در این کبری هست، «من صلّى زكّى حجّ اعتمر»، اما بغير معرفة افترض الله باشد، «فلم يفعل شيئاً من ذلك»؛ اصلاً نماز نخوانده، زکات نداده، اصلاً حج نرفته، «الی أن يقال ليس له صلاة و إن ركع و إن سجد»، این تصریح بالاتر است، ولو ركوع رفته و سجده رفته اما نماز نخوانده، «و لا له زكاة و لا حج، و انما ذلك كلّه، يكون بمعرفة رجل من الله على خلقه بطاعته»؛ اگر معرفت و ولایت نسبت به آن شخصی که خدا منت بر ما گذاشته که از او اطاعت کنیم (منتی است که خدا برای ما قرار داده) نداشته باشیم کالعدم است.

بنابراین این روایت صریح در این است که کالعدم است، لا صلاة، لا صیام. گاهی که انسان این روایات را می‌بیند درست است که داریم «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»، «لا صلاة الا بطهور»، از آن شرطیت و جزئیت استفاده می‌شود، آیا از این روایات نمی‌شود «لا صلاة إلا بالولاية» یا «لا صیام الا بالولاية» را استفاده کرد؟! منتهی آن طهارت شرط خاص برای صلاة است و در صیام نیست، اما این یک شرطی در همه عبادات است از صلاة، زکات و حج و همه شرطیت دارد.

بررسی روایت هجدهم

چرا امام صادق علیه‌السلام اول آن مقدمه را ذکر کرد؟ می‌فرماید: «إن الله لم يبعث نبياً قط يدعوا إلى معرفة الله ليس معها طاعة في امرٍ و لا نهی»، آیا این اخلاقی است؟! «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا ليطاع باذن الله» اخلاقی است؟! وجوب اطاعت هر رسولی بر امتش لازم است، مسلم این عنوان فقهی را دارد. آیا خدا می‌فرماید: خوب است اخلاقاً رجحان دارد که اگر نبی آمد دستوری داد شما بپذیرید یا وجوب دارد؟ اتفاقاً عقل اطاعت خدا را می‌فهمد اما اطاعت رسول را نمی‌فهمد، چرا ما از رسول اطاعت کنیم؟

به بیان دیگر، در اصول الفقه آمده علت تکرار «اطيعوا» در «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» آن است که تا خدا دستور ندهد رسول لزوم اطاعت ندارد، ارشاد نسبت به خود خداست، نسبت به خدا عقل می‌گوید چون خالق توست، مالک توست، رازق توست، قیّم توست، اطاعتش واجب است و روشن هم است، اما نسبت به رسول خداوند باید امر کند، خدا معین فرموده گاهی اوقات می‌فرماید: «آمنوا بالله و برسوله»، این برسوله هم عنوان مولوی را دارد، «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا ليطاع» حکم مولوی فقهی تأسیسی، مسلم در آن تردیدی وجود ندارد.

بنابراین اولاً، امام صادق علیه‌السلام در این روایت این را مقدمه قرار داد و اشاره به آیه نفرمودند، ولی پیداست این «إن الله لم يبعث نبياً قط يدعوا إلى معرفة الله» از این آیه استفاده می‌شود، منتهی آن را مقدمه برای مطلب بعد قرار دادند و آن اینکه «فی کل زمنٍ»، آن کسی که حجّت خداست وجوب اطاعت دارد، می‌رسیم به رسول خدا بعد از انبیاء گذشته به عنوان خاتم رسل وجوب اطاعت دارد، بعد از آن آنچه «افترض الله» طاعتش را خدا واجب کرده وجوب اطاعت دارد.

ثانیاً، «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا ليطاع باذن الله»، چه تناسبی بین وجوب اطاعت رسول و عمل به بقیه دین دارد؟^[3] «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا ليطاع باذن الله» هر رسولی وجوب اطاعت دارد، این روشن است. بین وجوب اطاعت رسول و عمل به بقیه آن شریعتی که رسول می‌آورد چه نسبتی وجود دارد؟ نسبت از خود این فهمیده می‌شود؛ یعنی اگر این اطاعت نباشد بقیه هم کالعدم هستند؛ زیرا می‌گوئیم شما در دین می‌گفتید از رسول هم اطاعت کنید، اما می‌گوید: «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا ليطاع»؛ یعنی اصلاً رسالت اینها همه‌اش در اطاعت از ایشان نهفته است و اگر این اطاعت نشود به بقیه هم عمل کردید فایده ندارد.

لذا ما باشیم و ذهن اولی، ذهن کاملاً به همین سمتی که در روایات آمده می‌رود. به بیان دیگر چون ولایت هم یعنی اطاعت و معنایش مجرد یک اعتقاد قلبی به اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است نمی‌باشد، این

ولایت یعنی لزوم اطاعت؛ یعنی من او را واجب اطاعه بدانم. بعد آن آیه می‌گوید هدف یا اساس اطاعت رسول است، معلوم می‌شود در دین شریعت در هر زمانی بین عمل به آن شریعت و اطاعت آن کسی که «افتراض الله طاعته» یک ارتباطی وجود دارد.

شما می‌گویید بین نماز و روزه چه ارتباطی است؟ شاید بگوئیم ارتباط نیست، شما اگر نماز را اطاعت کردید و روزه را اطاعت نکردید اخلاقی وارد نمی‌کند، اما اگر اطاعت حجّت خدا را واجب ندانید و خودتان را مطیع آن ندانید به همه اینها اخلاقی وارد می‌کنید، برای اینکه غایت از تشریح است، «و ما ارسلنا من رسولٍ إلا لیطاع»؛ یعنی اصلاً عمده محور اطاعت است، مثل اینکه شما می‌گویید من این مهمانی را تشکیل ندانم مگر اینکه فلان عالم هم بیاید، حال در کنار او 50 نفر هم دعوت کردید ولی اگر او نباشد بقیه را هم دعوت نمی‌کردید.

ائمه علیهم السلام نخواستند عبارت پردازی کنند مثل یک خطیب بخواهند تعابیر متعدده بیاورند، حضرت مقدمه چیده، «إن الله لم یبعث نبیاً»، این سخن بسیار مهمی است و این مقدمه اشاره به آن آیه دارد. در این آیه باید این سؤال مطرح شود که وجه این تناسب چیست؟ حرف تازه امروز من این است غیر از این روایت که همه‌اش تازه است، حرف تازه ما این است که اگر کسی یک اندک تأملی در آیات قرآن کند، شرطیت ولایت برای همه واجبات را می‌فهمد.

آن آیه سوره مائده که «إن لم تفعل فما بلغت رسالته»^[4] که روز اول تحکیمش کردیم، او می‌گوید: «و إن لم تفعل فما بلغت رسالته»، از این بالاتر؟ آیا می‌توانیم بگوئیم این شرط کمال است؟! می‌گویم «ید فما بلغت رسالته»، اگر توی پیامبر وجوب اطاعت علی علیه السلام و اولادش را برای مردم بیان نکردی تمام رسالت خدا که این 23 سال انجام دادی از بین می‌رود! اگر این را ابلاغ نمی‌کرد اصلاً انگار هیچ رسالتی نداشته. ببینید از کجا به کجا کشیده شده؟ از نماز و روزه و حج ما و ولایت به اصل رسالت 23 ساله و ابلاغ ولایت رسیده. اگر ابلاغ ولایت تمام آن 23 سال از بین می‌رود، بگوئیم خدا هم مبالغه کرده و یا این حرف اخلاقی است؟! اینهارا نمی‌شود گفت. متأسفانه برخی می‌گویند این روایات اخلاقی است.

خود ولایت پیامبر در استمرار ولایت خدا و در طول آن است. هیچ وقت ما نمی‌گوئیم پیامبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در عرض خدای تبارک و تعالی واجب اطاعه بودند، اینها در طول ولایت خدا و با دستور خدا هستند.

روایت نوزدهم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبَانَ عَنِ الْحَارِثِ عَنِ عَمْرِو عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى قَالَ أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَ اللَّهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ قَالَ قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِيْنَا.^[5]

این روایت در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که درباره این تفسیر در بحث خارج مکاسب محرمة مفصل بحث کردیم. الحسین بن عبید الله که مشترک بین چند نفر هست که اکثرشان ثقة هستند و بعضی‌هایشان رمی به غلو شده‌اند. حسین بن عبید الله الغضائری ثقة است، حسین بن عبید الله سعدی که اینجا به قرینه اینکه احمد بن علی در روایت دیگر از سعدی نقل می‌کند اینجا هم مراد همان است که رمی به غلو شده است. عمرو هم مجهول است. لذا سند این روایت مشکل دارد.

از امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه شریفه «فی قوله تعالی وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا»^[6]؛ کسی که توبه کند ایمان به خدا بیاورد، عمل صالح کند «ثم اهتدى» نقل شده که حضرت فرمود: «ألا ترى كيف اشترط»؛ می‌بینی خدا در این آیه

چه شرطی آورده؟ «و لم تنفعه التوبة و الايمان و العمل الصالح»؛ یعنی این «ثم اهتدى» حیث تقییدی توبه، حیث تقییدی ایمان، حیث تقییدی عمل صالح است؛ یعنی اگر «ثم اهتدى» نباشد توبه محقق نمی‌شود. اگر «ثم اهتدى» نباشد ایمان به خدا محقق نمی‌شود و عمل، عمل صالحی نیست.

بعد حضرت قسم می‌خورد: «و الله لو جهد أن يعمل»؛ که اگر این تلاش کند و عملی انجام بدهد (در بعضی از نسخه‌ها «يعمل عملاً» هم دارد)، «ما قبل منه حتى يهتدى»؛ هیچ عملی از او قبول نمی‌شود، الآن دایره از نماز و روزه آمد به خود ایمان به خدا، توبه، «ما قبل حتى يهتدى». راوی عرض می‌کند: «قلت إلی من جعلنی الله فداک»؛ اهدای به چه کسی؟ «یهتدی إلی من؟ قال علیه السلام إلینا»؛ به ما اهل بیت.

اگر این روایت نبود، به اهل سنت بگوئیم این «و إنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدى»، می‌گویند هدایت به یک عمل جزئی‌تر دیگر که این کار را انجام بده، یک معنای آیکی برایش می‌کنند! اما وقتی این روایت آمد، خودمان هم باشیم با قطع نظر از این روایت نمی‌شود بگوئیم اهدای در یک موضوع خارجی جزئی، که حق این است و باطل این است، اهدا در یک امر مهم است، اهدای به ولایت است.

جمع‌بندی روایات

صاحب وسائل پس از نقل این 19 حدیث می‌گوید: «و الاحادیث فی ذلک کثیرةٌ جداً»؛ در باب 1 برخی از این احادیث را آورده، در باب 86 از جهاد نفس هم از این احادیث آورده. این احادیثی که خواندیم از 19 حدیث حدود 10 مورد مسلم الاعتبار است، یا صحیح است یا معتبره است، بقیه‌اش هم که ضعف سندی داشت اما چون عدد این احادیث به تواتر می‌رسد نیازی به بررسی سندی در این احادیث نیست و اینها از حد استفاضه خارج شده و متواتر است.

برای جمع‌بندی روایات تعابیر وارد شده در روایات را باید کنار هم قرار داده و می‌بینید که چه اطمینان نفسی به این نتیجه‌ای که ما می‌خواهیم بگیریم انسان می‌رسد. در روایات چند تعبیر مهم وجود دارد:

1. یک تعبیر این بود که «والله شانی لأعماله»؛ این عمل می‌غوض خداست که ما قبلاً عرض کردیم عمل صحیح نمی‌تواند می‌غوض خدا باشد و در اینجا تعبیر به شانی دارد.

2. از این بالاتر، کسی که خدا را به غیر ولایتنا عبادت کند «لم یعبد الله»، باز آن طرفش هم می‌گوید که «عبد غیر الله»، «هم لم یعبد الله و هم عبد غیر الله».

3. تعبیر سوم «لم ینفعه شیئاً» که در حدیث دوازدهم آمده بود: «ولو أن رجلاً عمر عمر نوح... لم لقی الله بغير ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئاً».

4. حدیث هجدهم تعبیر «لم یفعل شیئاً» دارد.

بنابراین اگر کسی بخواهد روایات را دسته بندی کند چهار عنوان در این روایات آمده است. نکته قابل توجه آن است که تقسیم همیشه باید صناعی باشد، بگوئیم یک روایت دارد برای حجّش ثواب به او نمی‌دهند، ما باید تعابیر کلیدی این روایات را بیرون بیاوریم، آن روایتی هم که می‌گوید ثواب به او داده نمی‌شود، هم بگوئیم یک طایفه‌ای از روایات است. اگر بخواهیم روایات را دو دسته کنیم:

أ. یک دسته روایاتی است که در آنها تعبیری همچون: «شانی»، «لم يعرف الله»، «لم يعبد الله»، «لم يفعل» و «لم ينفع» است که این طایفه صریح در این است که اعمال باطل است.

ب. یک طایفه هم این است که ثواب داده نمی‌شود.

اولاً بین این دو تا تعارضی وجود ندارد؛ زیرا در بعضی از روایات لازمش را ذکر کردند، اگر «لم يفعل شیئاً» باشد لازمه «لم ينفعه» این است که ثواب به او نمی‌دهند، نه این‌که بگوئیم آن روایتی که می‌گوید ثواب داده نمی‌شود مفسر این قرار بدهیم، روایتی که می‌گوید خدا «شانی»، بعد بگوئیم ثواب به او نمی‌دهد، مثل این‌که مولایی نسبت به عمل عبدش بغض دارد ولی می‌گوید منظورم این است که پول به او نمی‌دهم، پول ندادن نمی‌شود تفسیر برای او قرار بگیرد.

در ذهن بعضی از مراجع بزرگان شاید این مطلب باشد که روایتی که تعبیر دارد که ثواب داده نمی‌شود، این را مفسر برای «لم ينفعه» و «لم يفعل» قرار بدهیم، چطور می‌تواند مفسر برای او باشد؟! شانی دارد، «عبد غیر الله» دارد.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . علل الشرائع 250-7؛ وسائل الشیعة؛ ج1، ص: 124، ح 314-18.

[2] . سوره نساء، آیه 64.

[3] . نکته: اینها را ما در بحث آیات حکومت گفتیم و از مسائلی است که در حوزه ما متأسفانه هیچ خبری از آن نیست! چهل و چهار سال از انقلاب گذشت، از آن مطالبی که امام فرموده، اما این جمله «الاسلام هو الحکومه» را کجا معنا کردند، کجا تحقیق کردند و میانی‌اش را درآوردند؟ کجا آیاتی که دلالت بر این می‌کند استخراج شد، خدا توفیق داد دو سال حدود 40 جلسه همین را بحث کردیم و هنوز هم تمام نشده، یکی از آیات همین است.

[4] . سوره مائده، آیه 67.

[5] . تفسیر القمی 2-61؛ وسائل الشیعة؛ ج1، ص: 124، ح 315-19.

[6] . سوره طه، آیه 82.